

قصمت یک

برج 120 ، طبقه 1700 ، ایسگاه انتقال نوری .

انبوه جمعیتی که برای انتقال نوری صف کشیدن ، یکی یکی وارد دستگاہ شده با دادن کد مسیر و فشار دادن دگمه به مقصد مورد نظر منتقل می شوند.

در درون صف دو کارگر فضایی که برای کار به مریخ می روند در حال گفتگو هستند.

- خبر را شنیدی ؟

- کدُم خبر و می گی ؟

اون حرف می زدند .راجع به- خبر دیشب رو می گم ، همه کانال های تلویزونی مرتب

مرگ را هم خصوصی کردن !

- بلاخره بعداز آموزش پرورش ، بهداشت ، خدمات شهری ، دولت ، وزارت خانه ها ، دانشگاه ها ، منابع

طبعی و ارتش ، مرگ را هم خصوصی کردند.

- آخه چه جوری ؟ مگه مرگ آدمیزاد دست ایناست !؟

- فعلاً که دست اینهاست ، می دونی با عزرائیل وارد معامله شدن ، امتیاز مرگ رو ازش خریدن ، تو بازار

بورس میگن غوغا شده .

- خوب حالا چی می شه ؟

- چی ؟

- هیچی ، از این به بعد هر که خواست بمیر باید بر با این شرکتها قرارداد ببندد .

یک روز تابستانی ، ساعت دو بعدظهر

خیابانی عریض و طولانی ، بدون اتومبیل ، بدون دوچرخه ، بدون هر وسیله نقلیه موتوری امروزی ، دو طرفه خیابان ساختمان و برج های بلند به ارتفاع سه هزار یا چهار هزار متر ، شاید هم بیشتر ، چون اصلاً شود که بتوانی نوکِ ساختمان را ببینی. برای اینکه بتوانی نوک آن را گردن آدم به آن اندازه به پشت خم نمی ببینی باید روی زمین رو به آسمان دراز بکشی تازه اگر ابرها مانع نشوند .
انبوه جمعیت که به سرعت از دیدگان آدمی می گذرند با کفش های مخصوصی که با کوچکترین اشاره پا به سرعت به حرکت در می آیند .
اگر کسی به کسی هم تنه ای بزند بدون عذر خواهی به راهش ادامه می دهد ، طرف مقابل هم اصلاً به روی خودش نمی آورد چون مجالی برای این کارها نیست .

شخصی به دنبال آدرس می گردد .

(و بلا .S. M .R جلوی یک نقشه دیجتالی توقف کرده اسم موسسه خدماتی مورد نظر خود را وارد می کند)
فاصله آدرس با نقشه دقیق محل موسسه روی صفحه ظاهر می شود.

خیابان نئو لیبرالیسم ، ساختمان ریگان ، شماره ، 1985

(مرگ سریع و راحت با مجرب ترین کارشناسان .S . M .R موسسه خدماتی)

- آها خودش ، بهتر است اول برم اطلاعات .

- ببخشید می خواستم یک قرارداد ببندم ، چی کار باید بکنم ؟

می آید؟ پرونده ندارید که است - اولین بار

- بله ، اولین بار می آیم .

- برین پیش اون خانم تا مشخصات شمارو ثبت کند .

- سلام .

- سلام ، بفرمائید !

- می خواستم یه قرارداد ببندم .

- اولین باره ؟

- بله .

- خوب اسم ، آدرس اینترنتی تون و امیل تون .

بعد از ثبت کردن اسم و آدرسها

، این فرمها رو بگیرین ! دقیق به سوال ها جواب بدین ! بعد ما با شما تماس می گیریم .ok-

- چقدر طول می کشه ؟

- بستگی به جوابهای داره که می دهید .

- یعنی چه جوری ؟

- هرچه مایش بیشتر باشه زوتر بهت جواب می دن .

- می تونم نمونه فرم رو ببینم ؟

- بفرمائید ، این نمونه بروشورهای تبلیغاتی ماست ، نمونه سوال ها هم آنجا است .

اگر مشکلی داشتن از طریق امیل یا چت مستقیم با کارشناسهای ما تماس بگیرین . همه اطلاعات داخل

بروشور است .

- ممنون .

نگاهی به داخل بروشور انداخت نمونه سوال ها را پیدا کرد ، سوالهای عجیب و غریبی بود ، چه نوع مرگی را

دوست دارید ؟ چقدر حاضرین پردازین ؟ دوست دارین در کجا بمیرین ، روی زمین یا کرات دیگر

سرش را کمی خاراند ، وقت نداشت باید فوراً به سر کارش بر می گشت ، به زور توانسته بود دو ساعت

مرخصی بگیرد ، در معدنی در مریخ کار می کرد .

با کشیدن پا پش به روی زمین بسرعت از محل دور شد تا خود را به برج 120 ، طبقه 1700 ، ایستگاه انتقال

نوری برساند .

بعد از پایان کار ، هنگام بازگشت به زمین .

- من رفتم ، تا بعد ...

- کجا با این عجله ؟

- باید اینهارا مطالعه کنم ، این فرما رو هم پر کنم بفرستم

- چی هستن ؟

- فرم قرارداد .

- قرارداد کار جدید ؟

- نه بابا ، قرارداد مردن ...

- آه ، من که از این چیزها سر در نمی آرم ، رفتم پیش مشاور اجتماعیم ، فرما رو دادم بهش اونم گفت ترتیشو

می ده بعد جوابش رو به من می ده .

این جواب براش خیلی عجیب بود ، یعنی چه ؟ مگه آدم اختیار مرگشو می ده دست یکی دیگه که براش تعیین

کنه خداحافظی کرد و داخل دستگاه شد .

وقتی به زمین رسید سر راهش دو تا ساندویچ از دستگاه گرفت و دوباره به راهش ادامه داد تا رسید به برجه

بلندی که در طبقه 405 آن آپارتمان قرار داشت .

در صندلی مخصوص آسانسور نشست ، کمر بندش را بست و بعداز دادن شماره اطاقش دگمه استارت را زد .

آسانسور بسرعت شروع به بالا رفتن کرد .

کف دستش را به روی صفحه مخصوصی که روی در نصب شده بود چسباند در باز شده و داخل شد.

وسایلش را روی میز گذاشت و خودش را روی یکی از صندلی ها ولو کرد .

گرسنه و خسته بود . یکی از ساندویچ ها را برداشته شروع به خوردن کرد اولین لقمه هنوز از گلوش پایین

نرفته بود فرم سوالها را برداشت . صفحه اول را باز کرد . اولین سوال را که خواند (بابت مرگتان چقدر

مایلیت هزینه کنید ؟) لقمه در گلوش گیر کرد.

داشت خفه می شد بسرعت خود را به شیر آب رساند دهانش را زیر شیر آب گرفت ، لقمه با فشار آب پایین

رفت .

برگشت دوبار شروع کرد به خواندن (چه نوع مرگی را می خواهید ، معمولی یا ویژه) در جلوی این سوال علامت ستاره اشاره به پایین صفحه می کرد که اگر اطلاعات بیشتری می خواهید به سایت اینترنتی ما مراجعه کنید .

بلند شد کنترل کامپیوتر را برداشت . آن ر روشن کرد روی صفحه مانیتور که به دیوار نصب بود کلمه خوش آمدید حک شد .

آدرس را به آن داد بلافاصله سایت باز شد خانمی زیبا رو با کت دامنی شیک به رنگ خاکستری و صدای دل انگیز خوش آمد گفته . سپس سوال کرد چه کاری از دست ما بر می آید برایتان انجام بدهیم ؟
- ببخشید می خواستم بدانم در این فرم که شما نوشتید ، مرگ معمولی یا ویژه ، منظورتان چیست ؟!
- بسیار خوب شما را توجه می دهم به این فیلم ، اگر باز سوالی داشتید من در خدمت تان هستم .
فیلم شروع شد در حالی که به همراه آن صدای دل انگیز خانم شنیده می شد .

- در این قسمت شمارا توجه می دهیم به مرگ های معمولی ، این شخص را که می بینید در سن صد و پنجاه سالگی با سکته قلبی فوت کرده که در حدود دوماه طول کشید یا این یکی بر اثر ضربه مغزی که بر اثر تصادف با شخص دیگری که بسرعت با اسکت می رفته فوت کرده است نزدیک شش ماه در گما بوده یا این شخص سوم در سن دویست سالگی بعداز اینکه یک سال روی تخت بود فوت کرد واین چهارمی در سن صد و هشتاد سالگی در خواب به مرگ رفت ...

- ببخشید ، قیمت هر کدام از اینها با هم فرق می کنه ؟

- البته ، مثلاً این آخری کمی گرانتر از بقیه است چون مرگی راحت و بدون درد است .

- خوب ، مرگ ویژه یعنی چه ؟

- مرگ ویژه ، مثلاً شما می خواهید به عنوان یک قهرمان بمیرید ، هنگام نجات جان یک رهبر مورد اثابت گلوله قرار گیرید یا هنگام خنثی سازی یک بمب در مرکز شهر یا هنگام تحقیق بر روی یک میکروب قوی و اتوموبیل یا به عنوان هنرپیشه بدل هنگام اجرای نقشی خطرناک و یا به عنوان قهرمان رانندگی هنگام مسابقه و یا به عنوان قهرمان کاراته هنگام مسابقه . های فضای

- لابد قیمت هر کدام از اینها هم فرق می کند ؟

- مسلماً ...

آیا مرگ های ارزان قیمت تر هم وجود دارد ؟

- صد درصد ، من اکنون به شما ارزان ترین آگهی های خودمان را نشان می دهم .

مثلاً اینجا شما در حالی که مشغول عشق بازی هستید معشوق قبلی طرف از راه می رسد و شما را از برج هفتصد طبقه به پایین پرت می کند و شما درحالی که یک مسافت طولانی را طی می کنید با زمین برخورد کرده تمام می کنید .

- خوب این طرف مرا می کشد چرا من باید هزینه اش را پرداخت کنم ؟

- سوال درستی است . به خاطر همین ارزان است که چون طرف دنبال ارضای تمایلات احساس مالکیت بر انسان دیگری است نیاز به مرگ کسی دارد تا با کشتن آن خود را ارضا کند و به خاطر همین بخش اعظم هزینه را او پرداخت می کند و فقط بخش کمی را شما پرداخت می کنید .

یا مثلاً یک شرکت دارویی نیاز به تعدادی کشته دارد تا جدید ترین داروی خود را مورد آزمایش قرار دهد . بخش اعظم هزینه ها را او پرداخت کرده است شما مقدار خیلی کمی پرداخت می کنید آنهم بابت این است که مرگش راحت می باشد یعنی بعد از مصرف دارو به مورور به خواب عمیق می روید تا جای که دیگر بیدار نمی شوید .

- فکر می کنم برای امروز کافی باشد . اجازه بدهید من بقیه فرم را مطالعه کنم باز خدمتتان می رسم .

- بله ، ما هم از شما ممنون هستیم که با ما تماس گرفتید ، نکته آخر در مورد قیمتها می توانید به جدول قیمتها در صفحه قیمت ها مراجعه کنید با تشکر مجدد از شما به امید عقد قرارداد .

تصویر خانم از صفحه محو شده بجایش یک موزیک ملایم پخش شد .

از جایش بر خاست بطرف پنجره رفت از طبقه چهار صدم به زمین خیره شد ارتفاع زیادی بود فکری به مغزش خطور کرد ...

- من آگه از این بالا خودم را به زمین پرت کنم صددرصد زنده نمی مانم که کسی بخواد از من پول بگیرد . سرعت به عقب رفت تا دور خیز کند بطرف پنجره دوید پایش به پایه صندلی گیر کرد و با صورت به زمین خورد . دماغش حسابی کوفته شد در حالی که سرش را بلند می کرد نگاهش به صفحه مانیتور روی دیوار نصب شده افتاد که همان خانم با صدای دل انگیز گفت...

- بی خود تقلا نکنید ! بدون قرارداد امکان ندارد

از جایش برخاست جلوی آینه رفت ، دماغش حسابی کوفته شده بود با خود اندیشید ...

- اصلاً گور پدر همتون ، حالا که اینطوره کی می خواد بمیره ...

مشتش را گره کرده به حواله به اونجای همشون کرده از خانه زد بیرون .

قسمت دوم

سنش به صد و هفتاد می رسید دیگر توانائی کار کردن نداشت .
 سن بازنشستگی را هم به تازگی با توافق اتحادیه ها کرده بودن صد و هشتاد سال بنا بر این می باید ده سال دیگر هم کار می کرد . مدتی بود که این فکر مدام آزارش می داد ، ده سال دیگر
 چند بار هنگام کار سرش گیج رفته بود و مجبور شده بود کار را ترک کرده و به زمین باز گردد و به همین خاطر از طرف صاحبان معدن به شرکتی که او کارگر اجاره ای آن بود اختاریه فرستاده بودن که در صورت تکرار این وضع شخص دیگری را به جایش بفرستند .
 دیگر نمی خواست به سر کار برود . یک مرخصی یک هفته ای برای خود نوشت و برای شرکتش امیل کرد و بلافاصله جواب گرفت که ...

- متأسفانه با در خواست شما نمی توانیم موافقت کنیم . درخواست خود را حداقل یک ماه قبل بفرستید.
 - آه ، بی پدرها ، من الان احتیاج دارم نه یک ماه دیگر
 لباسهای کارش را پوشیده و به راه افتاد وقتی رسید به سیاره مریخ باز دوباره احساس سرگیجه کرد . اما با وجود آن به سر کارش رفت و پشت دستگاه کنترل نشست . باید حواسش را جمع می کرد تا اشتباهی مرتکب نشود .

بعد از چند ساعت کار عضلات گردنش شروع به تیر کشیدن کرد و دوبار سرگیجه لعنتی به سراغش آمد چشمانش سیاهی رفت و اشتباهها دکمه تخلیه را فشار داد و در نتیجه کامیون فضای تمام مواد معدنی را در فضا تخلیه کرده و بدون بار عازم زمین شد به محض رسیدن به زمین اختاریه فرستاده می شد که این چه وضعی است و در نتیجه به سراغش می آمدن .

از پشت دستگاه بلند شده اعلام ترک کار کرد .
 به ایستگاه انتقال نوری رفته خود را به زمین منتقل کرد در پایین برج انتقال نوری بار بزرگی وجود داشت . یک راست داخل بار شده پشت پیشخوان بار نشست ، یک بطری ودکا سفارش داده خالی خالی شروع کرد به نوشیدن آن .

ساعت از نیمه های شب هم گذشته بود تلو تلو خوران خود را به آپارتمانش رساند . با همان لباسهای کارش روی تخت ولو شد .

نزدیک ظهر بود که با صدای ، شما پست دارین ، از خواب بیدار شد .
نگاهش را به صفحه مانیتور نصب شده روی دیوار انداخت ، پُست از شرکتی که او کارگر اجاره ای آن بود
نامه ای داشت .
کنترل را برداشته و آن را باز کرد .

شرکت اجاره داری آدم با مسئولیت محدود

شماره پرونده 00000000000000

موضوع حکم اخراج

انسان شمار 00000000000000

محترمانه به اطلاع می رسانیم به علت دریافت شکایت نامه های متعدد از جانب شرکت معدن فضای تاجر
مبنی بر کم کاری و خراب کاری به خدمت شما در این شرکت از امروز خاتمه می دهیم .
صورت حساب های شما بعلاوه تمامی موارد قانونی که به شما تعلق می گیرد بعداً برایتان ارسال می شود .
در صورت داشتن اعتراض ظرف 24 ساعت می توانید اعتراضتان را برای ما ایمیل کنید

.....

دیگر بقیه اش را نخوانده صفحه را خاموش کرد . دو باره به خواب رفت .

.....

اگر فشار گرسنگی نبود روز و شب را همینطوری می گذراند . از جایش بلند شده به طرف شیر آب رفت سرش
را زیر آن گرفت سپس مقداری هم از آب شیر را نوشید .
از آپارتمان بیرون زد . داخل آسانسور شد وقتی به طبقه هم کف رسید یک راست به طرف دستگاه اتوماتیک
سفارش غذا رفت . جلوی دستگاه که رسید مکثی کرد . از سفارش دادن خوداری کرده راهش را به طرف
بیرون از سالن گرفت .

در آنطرف خیابان مشروب فروشی قرار داشت ، داخل شده چند بطری ودکا خرید و دوباره بطرف سالن هم کف ساختمان آپارتمانش برگشت .

جلوی دستگاه رفت کارت اعتباری خود را در دستگاه فرو کرد سپس سفارش غذاها را با فشار دادن دکمه های مخصوص انجام داد و منتظر ایستاد .

طولی نکشید که غذا های آماده شده با بسته بندی داخل سبد جلوی دستگاه ریخته شد .

غذاها را برداشته دوباره به آپارتمانش برگشت . قبل از اینکه یکی از بسته های غذا را باز کند در بطری را باز کرده با شکم خالی نصف آنرا سر کشید .

هنوز لقمه اول از گلویش پایین نرفته بود که دوباره نصف دیگر بطری را سرکشید . بعد از چند لقمه بطری دوم را باز کرده شروع به سر کشیدن کرد ، دیگر میلی به خوردن غذا نداشت و ودکا را خالی سر می کشید .

کم کم احساس کرد که اطاق دور سرش می چرخد در حالی که قدم هایش را چپ و راست بر می داشت و

دستهایش را بالا و پایین می برد تا تعادلش را حفظ کند به زور خود را به تخت رساند و خود را روی آن ولو کرد .

روزها و شب ها را بدین صورت می گذراند کم کم دیگر نای پایین رفتن و غذا خریدن را هم نداشت . از این وضع دیگر خسته شده بود آرزوی مرگ کرد که ناگهان صفحه مانیتور روشن شده و خانم شیک پوش با صدای دل انگیز ظاهر شد .

- شب بخیر دوست عزیز ، ما خیلی وقت منتظر شما هستیم ، چه کاری از دست ما بر می آید ؟

- خسته شدم می خوام بمیرم

- چه نوع مرگی می خواهید ؟

- نمی دونم ، فرقی نمی کنه

- پول چقدر دارید ؟

- پول؟!!

- بله پول ؟

- نمی دونم ...

- پس لطفا شماره کارت اعتباریتان را بدهید کنترل کنم !

- انسان 00000000000000 .

، کمی صبر داشته باشین ! .OK-

- آه ، متاسفم ، شما هیچ پس انداز اضافه ای ندارید به شما فقط به اندازه مخارج روزانه تان پرداخت می شود گذشته یا بطور کلی چیز بانه بیشتر . ببینم سهامی ، جواهری ، اوراق قرضه ای ، عتیقه ای یادگار مانده از ارزشی که بشود برایش قیمت تعیین کرد ندارید ؟
- نه .

- متاسفم شما یک پرولتر هستید و من نمی توانم برای شما کاری انجام بدم .

- یعنی چه ؟ ما که حق حیات نداشتیم ، حالا حق مرگ هم نداریم !؟

- نه ، یعنی کاری از دست من برای شما بر نمی آد من شما را معرفی می کنم به مسئول مربوطه او می تواند به شما کمک کند .

خانم شیک پوش با صدای دل انگیز از صفحه محو شده بعداز پخش کوتاه آهنگی ملایم آقای شیک پوش با کت و شلوار خاکستری و کراوات مشکی ظاهر شد .

- شب بخیر انسان شمار 00000000000000 ، چه کاری از من بر می آد .

- خسته شدم ، حق حیات که نداشتیم ، حق مردن می خوام .

- آه ، بله مسلما ، اما متاسفانه کمی باید صبر کنید در حال حاضر تمام ظرفیت های مرگ مجانی پر است .

- چقدر باید صبر کنم ؟

- فکر کنم زیاد طول نمی کشد ما با چند دولت و شرکت دارویی در حال مذاکره هستیم اگر به توافق برسیم کار تمام است .

- دولت ، شرکت ، یعنی چه ؟ چه ربطی به دولت ها و شرکت ها دارد ؟

- ببینید مثلا دولتی می خواهد جنگ هسته ای راه بیاندازد و یک سیاره را تماما زیر و رو کند تا بتواند بعداز آن با گرفتن امتیاز بازسازی آن توسط دیگر شرکای تجاریش برای سالهای متمادی سود ببرد ، خوب در نتیجه جنگ بدون کشته امکان ندارد آنهم جنگ هسته ای . امتیاز مرگ هم دست ماست پس او باید هزینه کشته شدن این آدم ها را بپردازد .

در این رابطه ما شروع می کنیم به تهیه لیست از کسانی که قدرت پرداخت هزینه مرگ را ندارند و یا احیانا دنبال مرگ مجانی هستند وقتی که لیست تکمیل شد اعلام می کنیم ما آماده هستیم آنوقت آن دولت جنگش را شروع می کند .

- خوب منی که روی زمین هستم چه جوری سر از سیاره دیگر در می آرم ؟

- بسیار ساده ، با یک جابجای ساده و تغییر سرنوشت .

- شما از شرکت های داروئی صحبت کردید ؟

- بله چند شرکت داروئی در رقابت با همدیگر قصد دارن داروهای تقلبی مرگ آور با نام شرکت رقیب به بازار عرضه کنند تا به این وسیله رقیب خود را به ورشکستگی بکشند طبیعتا نیاز به کشته دارن ما می توانیم اسم شما را در لیست آنها وارد کنیم البته چون هنوز اطلاعات دقیق از نوع دارو و مرگ به ما ندان ما نمی توانیم قول صد درصد در این زمینه به شما بدهیم چون ممکن است یه کمی هزینه داشته باشد اگر مرگش راحت و بدون درد باشد .

- موارد مرگ مجانی همین ها هستند ؟

- نه ، موارد بیشمار دیگری است ، مثلا کمپانی های فضای برای پایین نگه داشتن هزینه های خود سفینه های فضای را خوب سرویس نمی کنند و یا هنوز از سفینه های که از رده خارج شده برای جابجای کارگران بین کراتی که هنوز انتقال نوری ندار استفاده می کنند . خوب طبیعتا حوادثی دارد قابل پیش بینی که با یک محاسبه ریاضی دقیق می توان آنرا پیش بینی کرد . به ما مراجعه کرده و هزینه های مربوطه را پرداخت می کنند و سپس بعدا از شرکت های بیمه پولش را می گیرند . ما هم در عوض مشتری برای آنها جور می کنیم باز این را بگم برای این نوع مرگ ها باید مدتی صبر داشته باشی .

به هر حال من می توانم اسم شما را الان در لیست نوبت ها ثبت کنم تا هر مواردی از مرگ مجانی پیش آمد با شما تماس بگیریم در صورت موافقت یکی از آنها را انتخاب کنید و یا اینکه شما از هم اکنون یک وکالت نامه به ما می دهید تا ما خودمان یکی از موارد مرگ مجانی را برای شما ثبت می کنیم . در این صورت همه چیز اتوماتیک انجام می شود .

- منظورتان چیست اتوماتیک ؟

- یعنی اینکه شما از نوع و زمان و مکان مرگ هیچ اطلاعی ندارید یک دفعه به سراغ شما می آید .

- خیلی ممنون ، فکر می کنم روی این موضوع باید کمی فکر کنم .

- هر موقع به نتیجه رسیدید ما در خدمت شما هستیم تا بعد .

آقای شیک پوش از صفحه محو شد و دوباره موزیک ملایم شروع به نواختن شد . بلافاصله صفحه را خاموش کرده از آپارتمان خارج شد به طبقه هم کف رسید . به سراغ مشروب فروشی مقابل ساختمان رفت یک بطری ودکا خریده براه افتاد روی یکی از نیمکت های کنار پارک رودخانه نشسته شروع کرد به نوشیدن آن . دیگر تصمیم گرفت هیچ گاه به آپاتمان خود باز نگردد.

و اکنون هزار سال است که انسان 000000000000 با نوشیدن و دکایش در روی نیمکت پارک کنار رودخانه به ریش همه می خندد و هنوز تصمیمی هم برای مردن نگرفته است....

20.05.2005

فرانکفورت- ب . رمزی

از دوستانی که داستان را مطالعه کردن خواهشمند هستم نظرات خود را توسط امیل زیر برای من ارسال کنند تا بتوانم در رفع نواقص آن بکوشم

[Share](#) |

با تشکر

ب . رمزی

 Rahai@aol.com

بازگشت به رهایی